

از هم گشودن چشمها و باز شدن دهان را اندازه می‌گرفت ،  
و آنکه ، با دهشت ناگهانی می‌دید ،  
چشمانش گشادتر و دهانش بازتر بود ،  
از این رو میانگاشت که او میان‌دیشد .  
و آنکه ناگهان چشمش به کسی می‌افتاد که یکپارچه عاشقش میشد ،  
چشمی به همان گشادی ، و دهانی به همان بازی ، داشت ،  
و میانگاشت که اوست که معشوقه اش را میشناسد ،  
و با این اندازه گیرها ، ایمان خود را به آن ترازو و فیلسوف از دست داد .

ولی هیچکس به دکه من نیامد که از من ترازوهائی را بخواهد که :  
نمایش میداد در هر شکست خورده‌ی ، چه اندازه پیروزی نهفته است ،  
از بار سنگین هر اندوهی ، چقدر سبکی پالها ، پیدایش می یابد ،  
از هر دروغی یا افسانه‌ای ، چقدر حقیقت ،  
واز هر حقیقتی ، چقدر دروغ و افسانه میزاید .  
واز هر عقلی ، چه بی عقلیها و دیوانگیها ،  
واز دیوانگیها و بی عقلیها ، چقدر عقل میزاید  
هیچکس از من ترازویی را نخواست که بسنجد ،  
باچه اندازه شك و نیشخند و سرکشی ، میتواند از باورهاش بگسلد ،  
یا ترازویی که افزایش حقیقت را در اندیشه هائی میسجد ،  
که از يك دستگاه فکری یا دینی ، پاره میشوند ،  
و بی آن دستگاه هم ، بر پای خود میایستند ،

هیچکس از من ترازویی را که در کنج دکاتم افتاده است ،  
و یا آن ، میتوان اندازه گرفت با چقدر از محدود ساختن خرد ،  
میتوان بزرگ شد ،

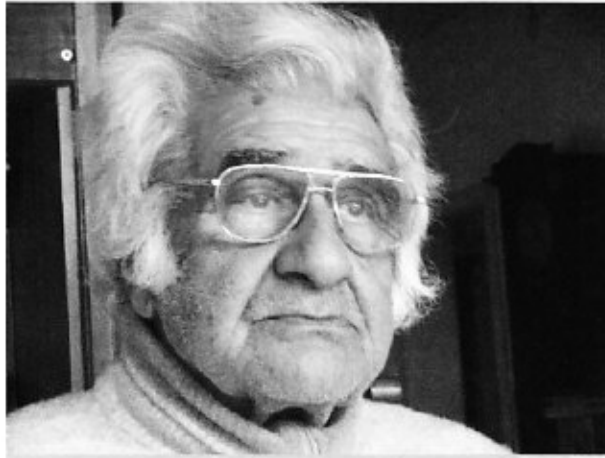
با چه اندازه از تنگ ساختن دیدگاه خود ،  
میتوان زیباتر دید ،  
با چه اندازه افزایش بار مسئولیت ،  
میتوان نیرومند و آزاد شد ،  
با کاستن چقدر از تقواهای دینی و اخلاقی ، میتوان انسانتر شد ،  
با چقدر از بیخدائی ، میتوان خدا شد ،  
نخواست .  
و آنکه ترازوی « بزرگ شدن در دامن تنهایی » را نخرید ،  
ترازوی « سرگرمی در جمع » را نخرید ،  
و هر روز که مقدار سرگرمیهای خود را جمع میزد ،  
مقدار کوچک شدنش ، نادیدنی تر میشد ،  
و آنکه نیاز به ترازوی هدف سنجی داشت ، تا ارزش هدفهای گوناگون را بداند  
ترازوی « وسیله سنجی » را نخرید ،  
و در سنجش وسیله ها با همدیگر ، دیگر ، هدف ، برایش بی تفاوت میشد  
و به هر هدفی ، میشد با وسائل مناسب رسید .  
و همه از من ، ترازوی « دزدی سنجی » را میخریدند ،  
و یا آن با دقت آنچه را دیگران از آنها میدزدیدند ، وزن میکردند ،  
ولی با آن ترازو ،  
سنگین ترین چیزهایی که آنها از دیگران میدزدیدند ، ناکشیدنی بود  
این ترازو ، که برابری پاداش با کردار را نشان میداد ،  
فیتروانتست بسنجد که پاداش لیبخند شادی را که از دیگری ربوده ، چیست ؟  
بوسه ای را که از لب یارش به غارت میستاند ، چقدر میارزد ؟  
بوی یاسی که از دیوار همسایه ، اورا سرمست میکند ، چه وزنی دارد ؟  
تصویر زیبایی که شاعر برای شناخت احساساتش به او میدهد ،

آیا بیش از هدیه ایست ؟ ،  
و آیا متفکر ، برای انتخاب فهمیده شدن و پذیرفته شدن ،  
اندیشه های باریک و ژرف به او میدهد ؟  
و آیا خنیاگر ، برای کام بری از فراغت خودش ، برای او آهنگ میسازد ؟ ،  
و اگر از خدا ، معرفت و ابدیت را دزدیده بود ،  
دزدی ، از دریا بی بزرگ بود ، که دزدی نیست .

و شبی نیز پس از بستن دکانم ، کسی آهسته درم را کوید ،  
گفتم چرا این قدر دیر وقت ، و چه میخواستید ؟  
گفت من ، خدایم ،  
و از بسکه برای کشیدن تراوی عدالت ، چشم را بسته اند ،  
که دیگر ، روشنی روز ها را نمیتوانم تاب بیاورم ،  
من فقط خواهش بس ناچیز دارم ،  
آیا ممکنست که حساسیت تراوی ها را آنقدر بالاتری ؟  
گفتم برای تو که خدائی چه تفاوت میکند ؟  
گفت با این حساسیتهای فوق العاده ، امکان تفاهات میگذارد ،  
و بسیار آشتیها و هم آهنگیها و نظم ها ،  
تا زمانی میکنند ، که ترازوها ، اختلافات جزئی را نکشند ،  
کسانیکه دیروز با قیان ،  
عدل را میکشیدند ،  
اکنون همه کارها را با ترازوهایی قیروطی وزن میکنند ،  
و آنانکه دیروز از يك قیراط صداقت ، مست میشدند ،  
اکنون ، يك خروار صداقت نیز آنها را بس ثبکند .  
آنانکه دیروز با يك کوه ایمان ، ازمن يك آن دیدار میخواستند  
اکنون با يك ذره ایمان ، حکومت بر جهان را ازمن میخواهند ،  
آنانکه يك کتابخانه در باره من از حفظند ،

و کتابی را که خود من برای رفع ملالت نوشته ام ،  
از خودم بهتر میفهمند ،  
و خود را به من ، نزدیکتر از کسی میدانند ،  
که مانند کودک خردسالی که هنوز الف از ب نمیشناسد ، مرا دوست میدارد ،  
و میانگازند که متخصص ایمان و خداوند ،  
و وزن معلومات در باره خدا را ،  
با « وزن ایمان و دوستی » هشتبه میسازند ،  
و من از روی خدا ، شرمند شدم ،  
با آنکه ایمان به خدا نی او هم نداشتم ،  
ولی حرفی را که به من زد ، مرا تکان داد ،  
و فردا دکاتم را برای همیشه بستم  
و دست از ترازو فروشی کشیدم .

چون من انسانهایی را نیز یافته بودم ،  
که در درونشان نقطه ای بود به سنگینی « آن » ،  
که با حساسترین ترازوهای دکاتم ،  
نمیشد دید و برداشت و کشید ،  
و از آن نقطه نا سنجیدنی و بی وزن ،  
دریانی از مهر ، به جهان فرومیربخت .



استاد منوچهر جمالی،  
فیلسوف بزرگ ایران و  
کاشف فرهنگ زنجبایی ایران  
برای خواندن نوشته های استاد و شنیدن سخنرانی های ایشان  
به سایتهای اینترنتی زیر مراجعه کنید:

[www.jamali.info](http://www.jamali.info)  
[www.jamali-online.com](http://www.jamali-online.com)  
[www.irankulturpolitik.com](http://www.irankulturpolitik.com)

## \* آتش پاره ها \*

- ۱ - دیدن از چشمی که چشمه میشود .....
- ۲ - گاهی خداشدم ، صخره شدم ، ازدها شدم .....
- ۳ - فرق میان عارف و بیخدا .....
- ۴ - تلنگری که مارا به آفریدن انگیخت .....
- ۵ - در آرزوی ساده بودن .....
- ۶ - پیکره‌های نیمه تراشیده .....
- ۷ - جانوری با هزار و یک پا .....
- ۸ - صدم هم ، فقط یکیست .....
- ۹ - پیام فرعون به جمشید .....
- ۱۰ - نیکی کردنِ بیشرمانه .....
- ۱۱ - آیا انسان ، فقط دست هست ؟ .....
- ۱۲ - جمشید گفت : هر انسانی باید جهان خود را بسازد .....
- ۱۳ - دریانوردی که با کشتی چم ، سیمرغ را میجست .....
- ۱۴ - رستم به اهورامزدا .....
- ۱۵ - ابن اهریمن بود که حقیقت را پیروز ساخت .....
- ۱۶ - پرسشهای نیاکان ما .....
- ۱۷ - مایه ای که تنها از سردش میزیستند .....

- ۱۸ - فکر آتشین ، نه فکر روشن ..... ۴۱
- ۱۹ - آبی که از آن ، آتش میجوشد ..... ۴۶
- ۲۰ - بادکنکی پاره پاره ..... ۵۲
- ۲۱ - یادی از استادم ..... ۵۴
- ۲۲ - چیزی را میجویم که نیست ..... ۵۶
- ۲۳ - میوه بی تخمه ..... ۵۸
- ۲۴ - انسانی که يك جنگلست ..... ۶۰
- ۲۵ - خود را نباید خورد ..... ۶۱
- ۲۶ - رندی میگفت ..... ۶۲
- ۲۷ - آمیزش شك و شوق ..... ۶۲
- ۲۸ - در انتظار رویدادی ویژه ..... ۶۴
- ۲۹ - پیوندی دیگر با جهان ..... ۶۵
- ۳۰ - وحدت در کلمه ..... ۶۷
- ۳۱ - چرا همه میخواستند همه حکیم باشند ..... ۶۹
- ۳۲ - جنگ آزادی با آزادی ، جنگ دین با دین ..... ۷۲
- ۳۳ - از سراندیشه نقطه وار ، تا بینش گسترده ..... ۷۴
- ۳۴ - با خیالات خود ، شادزبستان ..... ۷۷
- ۳۵ - عارف و هراکلیت ..... ۷۸
- ۳۶ - فریفتن ، وهمیشه بودن ( اهورامزدا )
- ۸۱ - یا راستی ، ولی نابودی ( اهریمن )
- ۳۷ - فراموش شدگان ، ارزشمندتر از یادمان هایتند ..... ۸۳
- ۳۸ - دلانهای تهی کلمه ..... ۸۶
- ۳۹ - در پشت در کیست ؟ ..... ۸۸
- ۴۰ - خیال دوستی ..... ۸۹
- ۴۱ - آنگاه که آوازِ سیرغ را میشنیدیم ..... ۹۱
- ۴۲ - جشید زیبا ..... ۹۵

- ۴۳ - رند ، با شکی پر از امید ..... ۹۷
- ۴۴ - دشمنیِ اندیشه با خیال ..... ۱۰۰
- ۴۵ - ما به آهنگی تازه ، با خواهیم کوبید و دست خواهیم افشاند .... ۱۰۲
- ۴۶ - کجا ، سره تفاهم بی نهایت میشود ..... ۱۰۷
- ۴۷ - قانون را آگاهانه بشکنید ..... ۱۰۸
- ۴۸ - مرز میان غم و شادی ما کجاست ؟ ..... ۱۰۹
- ۴۹ - عدالت و حقیقت و آزادیِ سوزان ..... ۱۱۰
- ۵۰ - بی ایمان ، ولی با دین ، پیدین ، ولی با ایمان ..... ۱۱۱
- ۵۱ - کمال در « هیچ » ..... ۱۱۳
- ۵۲ - بدراین کوی ، ماما کجاست ؟ ..... ۱۱۵
- ۵۳ - نازانی گاه ..... ۱۱۶
- ۵۴ - در جستجویِ بزرگی ..... ۱۱۷
- ۵۵ - بزرگی ، دورفاست ..... ۱۱۸
- ۵۶ - گردش ، میان حس و نهم ..... ۱۱۹
- ۵۷ - فرق میان عادل و دادگر ..... ۱۲۱
- ۵۸ - داوری کردن ، بزرگترین جنایت است ..... ۱۲۳
- ۵۹ - قاتلانِ خدا ..... ۱۲۴
- ۶۰ - با ادب گفتن ..... ۱۲۵
- ۶۱ - ملالت ، سرچشمه فرهنگ ..... ۱۲۷
- ۶۲ - در گفتن هم ، به خود خیانت میکنیم ..... ۱۲۸
- ۶۳ - آمیختگیِ جوانی و آرمان ..... ۱۲۹
- ۶۴ - حماقت و شوم بختی ..... ۱۳۰
- ۶۵ - جهانی که ما ساخته ایم ..... ۱۳۱
- ۶۶ - شعر چیست ؟ عشق چیست ؟ آزادی چیست ؟ ..... ۱۳۲
- ۶۷ - توحید یا شرك ..... ۱۳۳
- ۶۸ - من قصه گویم ..... ۱۳۴



- ۶۹ - آئینه ای که هزارپاره شد ..... ۱۳۵  
۷۰ - مست از تازگیها و پابستگی به یادها ..... ۱۳۸  
۷۱ - نفرت از افقهای هستی ام ..... ۱۴۲  
۷۲ - ما شعری میجوئیم که از آن کام بگیریم ..... ۱۴۴  
۷۳ - دهانه چاههای عمیق ..... ۱۴۵  
۷۴ - من ترازو فروشم ..... ۱۴۶  
۷۵ - دوخود باهم گلاویزند ..... ۱۵۵

Kanoune Ketab Ltd.  
2A Kensington Church Walk  
London W8 , England  
Tel: 071 - 937 - 5087